أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 ایام محرم است و ملاقات با دوستان و رفقا در یك همچنین ایامی مصادف شده و با خود می‌گفتم كه در راه می‌آمدم كه راجع به مسأله محرم و كیفیت ارتباط انسان با حقیقت سیدالشّهداء علیه‌السّلام و استفاده بهتر و بیشتر و اوفی از حلول این ماه و آثاری كه بر این مسأله مترتب است راجع به این یك قدری صحبت بكنیم، گرچه حتماً دوستان در ضمن صحبت‌هایی كه از بزرگان، مرحوم‌آقا رضوان‌اللَه در كتبشان در صحبت‌ها و نوارها و امثال ذلك شنیدند و دیدند، دیگر ما را مستغنی می‌كند از طرح مطالب؛ ولی خُب از باب تذكر و تكرار بعضی از مطالب شاید بی مناسبت هم نباشد.

 یك روایتی از رسول‌خدا صلی اللَه علیه و آله وسلم است كه می‌فرمایند:" إنَّ لِلحُسین فی قُلوبِ المؤمِنین حَرارَة لا تَدفَعُ ابدا"؛ یا در بعضی از عبارت لَن تَدفَع كه لَن به معنای خیلی تاكید شدیدتر دارد. یك روایت دیگری هست به همین مضمون: إنَّ لِلحُسین فی قُلوبِ المؤمنین مُحبَة مَكنونَه، كه اینها تقریباً در یك افق صحبت دارد. و اینی كه چرا پیامبر از بین همه ائمه روی سیدالشّهداء نظر داشتند و اینچه مسأله‌ای هست؛ خُب ما چهارده معصوم داریم خُب از همه آنها اولی و افضل خود رسول‌خدا هستند، بعد از آن حضرت أمیرالمؤمنین، بعد حضرت فاطمه زهرا و همین‌طور، اینچه قضیه‌ای هست؟ كه در یك روایت پیغمبر می‌فرمایند كه: إنَّ لِلحُسین فی قُلوبِ المؤمِنین حَرارَة لا تَدفَعُ ابدا؛ كه یك حرارتی در دل و نفوس مؤمنین وجود دارد كه این هیچگاه خاموش نخواهد شد، یا اینكه در آن روایت دیگر است كه: إنَّ لِلحُسین فی قُلوبِ المؤمنین مُحبَة مَكنونَه، یك محبت پنهان در قلوب مؤمنین نسبت به سیدالشّهداء علیه‌السّلام است. این مسأله جای دقت دارد، جای تأمل دارد.

 از آن طرف ما در روش بزرگان و اولیاء خدا و اهل معرفت وقتی كه مشاهده می‌كنیم در روش آنها می‌بینیم كه بلا استثناء همه آنها در مسیر سیر و سلوكشان همیشه متوسل به سیدالشّهداء بودند و این قضیه را بنده در حیات مرحوم‌آقا رضوان‌اللَه‌علیه و در ارتباط با ایشان به خوبی مشاهده می‌كردم، یعنی اصلًا می‌دیدم كه یك حساب دیگری خلاصه در اینجا هست، خودشان هم كه در روح مجرد نسبت به این قضیه اشاراتی دارند و مطالبی می‌فرمایند كه واقعاً عجیب است و خیلی مسأله عجیب است و هرچه انسان بیشتر غور می‌كند و تفحص می‌كند انگار وارد یك دریایی می‌شود كه هی احساس می‌كند باز

 آنچه را كه به دست آورده هنوز كافی نیست، هنوز به عمق مطلب نرسیده.

 توفیقی به دست آمده بود یكی دو هفته پیش به عتبات مشرف شده بودیم، من شب‌ها معمولًا عادتم این است وقتی كه یا حتّی در وقتی زیارت می‌كنم می‌آیم یك گوشه صحن می‌نشینم و یك ساعت، دو ساعت همین‌طوری تنها. می‌دیدم افراد می‌آیند می‌روند و وقتی كه نگاهشان به گنبد می‌افتد البتّه این قضیه در نجف اتّفاق افتاد ولی درب را نگاه می‌كنند، یك حالتی برایشان پیدا می‌شود انگار وارد یك فضایی شدند خودشان را جمع می‌كنند، سرشان را پایین می‌اندازند، خلاصه در خودشان فرو می‌روند، احساس می‌كنند اینجا باید یك مراقبت ویژه‌ای و یك تواضع ویژه‌ای از آنها بروز كند، آن ادب و آن تواضع و آن ارتباط با اینجا اقتضا می‌كند كه سر پایین باشد و حالتشان یك حالتی باشد سرشان را می‌گذاشتند و خُب می‌شناختمشان ... ولی وقتی نگاه می‌كردم می‌دیدم این دارد به در تواضع می‌كند، به سنگ و مرمر دارد تواضع می‌كند، به ضریحی كه این ضریح ساخته شده از نقره و آهن و چوب و اینهاست دارد تواضع می‌كند!

 ما در روش بزرگان و روش اولیاء خدا یك همچنین حالی نمی‌دیدیم كه بیاید در حرم و سرشان را پایین بیندازند و حالا در خیابان كه راه می‌روند سرشان بلند است، همین كه به حرم می‌رسند سر پایین و نمی‌دانم دست به عصا و ... همان‌طوری كه در خیابان بودند، همان‌طوری هم وارد حرم می‌شدند، این كه ما می‌دیدیم و مشاهده [می كردیم‌] این بود می‌خواهم به یك نكته خیلی دقیقی در اینجا اشاره كنم آنی كه ما می‌دیدیم هم آقای‌حداد را دیدیم رضوان‌اللَه‌علیه، با ایشان این‌قدر مشرف شدیم این حرم حرم سیدالشّهداء، حرم حضرت ابوالفضل سلام اللَه علیهما، نمی‌دانم حرم عسكریین سامرا، تشرف پیدا كردیم می‌دیدیم، می‌دیدیم همان‌طوری كه دارند در خیابان صحبت می‌كنند خُب این چیست و آن چیست، و همان‌طور هم خُب وارد حرم می‌شوند!

 مرحوم‌آقا رضوان‌اللَه‌علیه خُب ما این همه با ایشان مسافرت بودیم، حرم می‌رفتیم، نمی‌دانم زیارات ائمه می‌رفتیم، مشهد زیارت علی‌ابن‌موسی‌الرضا می‌رفتیم، چقدر ما با ایشان تنها یا با كسی دیگر، البتّه ایشان غالباً تنها می‌رفتند، یكی مثلًا با ایشان ... اجازه نمی‌دادند مثلًا افراد زیاد با ایشان [همراه باشند]، با ایشان می‌رفتیم همین‌طور كه در خیابان راه می‌رفتند، چون ایشان با ماشین حرم نمی‌رفتند تعمد داشتند كه حتماً وقتی تشرف پیدا می‌كنند با اینكه دیسك داشتند ایشان اصلًا دیسك داشتند و دیسك سختی هم داشتند و حتّی بعد از اینكه از بیمارستان آمدند منزل، آن تقریباً حدود شصت‌هفتاددرصدش بهبود پیدا كرده بود، ولی هنوز آثارش بود، یك شب یادم است كه گفتند كه: آقا سید محسن حال داری بلند شویم یك حرم برویم؟ گفتم: كه بفرمایید آقاجان برویم، مشرف شویم.

 آمدیم و زمین یخ بود، سُر بود، اصلًا ما روی یخ حركت می‌كردیم، حتّی برف هم نبود، گفتم: آقاجان! این آخر درست نیست این قسم چیز كردن، شما دیسك دارید، آخر روی یخ كه دیگر چیز نیست، اگر یك وقت زمین بخورید ...! گفتند: آقا سید محسن من حرم را پیاده می‌روم هر چه می‌خواهد بشود، سوار ماشین نمی‌شوم! من حرم را پیاده می‌روم. و خُب درد داشتند و من خُب خیلی در این حركت خیلی مواظب ایشان بودم، خُب خودم داشتم می‌خوردم زمین، می‌گویم ما روی یخ حركت می‌كردیم دیگر، و تا اینكه خُب مسأله‌ای اتّفاق نیفتاد و مشرف شدیم و ...

 ایشان می‌فرمودند بعد از این جریان گفتند فلانی می‌خواهم یك قضیه‌ای بگویم یك خرده بخندی، چند هفته پیش بود، چی بود، من چون قم بودم مشرف شدم بعد مشهد، می‌گفتند: رفتم و دیدم كه كمرمان درد می‌كند رفتیم پیش امام‌رضا گفتیم كه: امام‌رضا تو كه می‌دانی ما سوار ماشین بشو نیستیم، محض رضای خدا این كمر ما راخلاصه خوب كن كه ما درد كمر نكشیم، بیاییم هی اینجا برویم! بعد می‌فرمودند كه: امام‌رضا هم خلاصه آمد و غیرت كرد اصلًا امام‌رضا غیرت ... و وقتی آمدم بیرون دیدم درد ندارم، دیگر درد ندارم و الآن خوب خوب شدم دیگر اصلًا دردی احساس نمی‌كنم و خلاصه امام‌رضا بر ما ترحم كرد. ترحم كرد و خلاصه گفتم كه: می‌دانی من سوار ماشین بشو نیستم، محض رضای خدا این كمر مارا خلاصه این دردش را شما چیز بكن!

 خُب اینها یك سَر و سِرهایی داشتند، دیگر ما چه می‌دانیم.

 بعد خُب وقتی كه می‌رفتیم فرض بكنید كه حرم مشرف می‌شدیم، می‌دیدیم خُب همین ایشان همین‌طوری می‌آیند و می‌روند و در را می‌بوسند، زیارت می‌كنند و سرشان بالا، این چیزهایی كه خُب در بین سایر افراد است ما مشاهده نمی‌كردیم. و خُب حالا قضیه چیست؟ آیا آن كسی كه می‌آید و از داخل خیابان وقتی كه هنوز وارد محوطه حرم نشده حتّی وارد محوطه صحن نشده، كفشش را درمی‌آورد كه از داخل خیابان پابرهنه می‌آید در آن قسمت جلو و بعد وارد صحن و ... این حالا ولایتش بیشتر است؟ یعنی واقعاً این ولایتش بیشتر است؟ یا آن كسی كه فرض بكنید كه می‌آید و نزدیك حرم می‌رسد در صحن می‌رسد چهاردست‌وپا دیدم حالا بعضی‌ها حالا در كربلا دیدم در مشهد ندیدم، ولی در كربلا و نجف چرا دیدم، چهاردست‌وپا بلند می‌شود می‌آید این یعنی خیلی دیگر به معرفت و مقام امام دیگر به حد تكامل رسیده كه حالا مثل چهارپایان این‌جوری با چهاردست‌وپا باید بیاید این دیگر از نظر معرفت ولایی و بصیرت ولایی و رسیدن، این دیگر به نهایتش رسیده این‌جوری است واقعاً؟! یعنی مطلب این است معرفت این است؟! یا اینكه بیشتر باعث تمسخر است، بیشتر باعث آبروریزی خود امام است! می‌گویند: نگاه كن این چه زائری دارد، زائر این همین است! كدام است؟

 ما در حالات بزرگان یك همچنین مسائلی را نمی‌دیدیم كه اینها بلند شوند حالشان را عوض كنند، وضعشان را عوض كنند، در این ارتباط بیایند خودشان را از دست بدهند، نعره بكشند، عین آدم ... حالا تعبیری نیاورم، نعره‌های گوش‌خراش بكشند ... این دفعه در همین [سفر] نشسته بودم در حرم سیدالشّهداء داشتم نماز می‌خواندیم و كارمان را داشتیم انجام می‌دادیم، یكی بلند شده بود یك دادهایی می‌زد از همین ایرانی‌ها و نعره، نگاه كن آنجا چیه، آمدم وقتی خواستم بروم گفتم كه: آقا! شما این زیارتت، قطعاً بدان كار حرام و خلاف شرع انجام دادی و سیدالشّهداء از تو راضی نیست! روز قیامت جلوی من را بگیر! این چه وضع مسخره‌بازی درآوردی، مگر اینجا فقط برای توست كه آمدی این نعره‌ها را می‌كشی و این كارها را می‌كنی، خُب كه چه یعنی؟ خُب آنجا قتله‌گاه است خُب دیدیم! خودمان داریم می‌بینیم قتله‌گاه؛ یعنی چی؟ حال همه را برداشتی گرفتی، ذهن همه را خراب كردی، حال همه را چیز كردی، اینجا فقط كه برای تو نیست این برای همه است نعره بكشی برو در اتاقت این‌قدر بكش كه سقف بیاید پایین، حنجره‌ات درآید هیچ اشكالی ندارید، اینجا برای همه است، برای تك‌تك افرادی است كه آمدند در اینجا و هر كدام در حال و هوای خودشان دارند حركت می‌كنند و دارند سیر می‌كنند. ایراد كار كجاست؟ ایرادش همین است كه ما فقط ظاهر را داریم می‌بینیم، ما از امام‌حسین گنبد را داریم می‌بینیم، گنبد طلا را می‌بینیم، گنبد طلا را داریم زیارت می‌كنیم، نه خودش را.

 چرا؟ ما از امام‌حسین داریم آن درب و سرا و آن طاق آینه و این منبت‌كاری‌ها و نقش و نگارها را داریم می‌بینیم، این را داریم مشاهده می‌كنیم، می‌دانید به چه دلیل؟ به همان دلیل كه چهارتا از اولادهای امام‌حسین و برادر امام‌حسین در بقیع هستند، همین آقایی كه دارد این‌طوری می‌كند با كفش می‌رود جلو، چون گنبد طلا ندارد! اگر امام‌حسین یكی است اینجا چهارتاست، برادر بزرگتر امام‌حسین در اینجا دفن است امام‌حسن‌مجتبی دفن است، سه‌تا از اولاد امام‌حسین در اینجا دفن هستند: امام‌زین‌العابدین، امام‌باقر و امام‌صادق علیهم‌السّلام، سه تا در اینجا دفن هستند.

 خُب این نعره‌هایی كه داری می‌كشی این وضعیت ... حتّی می‌خواهم بگویم نسبت به افراد، معممین را من دیدم، من معممین صاحب رساله عملیه را دیدم كه با كفش و نعلین تا دم قبور ائمه بقیع ایستاده بودند و داشتند زیارت می‌خواندند كه رفتم گفتم كه: آقا همین‌طوری! خجالت بكشید كفشتان را دربیاورید، بعد بیایید این كار را انجام بده. با همین عبارت: خجالت بكش، برو كفشت را دربیاور و بعد بیا اینجا!

 خُب پس ما چه را داریم زیارت می‌كنیم؟ ما داریم گنبد را زیارت می‌كنیم، گنبد طلا چقدر قشنگ است، امام‌حسین شده گنبد طلا، امام‌حسین شده این بارگاه، برای این بارگاه داریم سرمان را خم‌

 می‌كنیم، حالت تواضع به خود می‌گیریم اشك از چشمانمان جاری می‌شود، نه برای خودش، نه برای واقعیتش، اگر برای خودش باشد، این را می‌خواهم بگویم: اگر برای خودش باشد امام‌حسین كه كربلا و غیر كربلا ندارد، كربلا ندارد، امام‌حسین همین اینجاست، اگر به امام‌حسین معرفت داشتیم آیا هر حرفی را در جوار امام‌حسین به آن شخص دیگر، به آن كسی كه داری می‌زدی؟ اگر ما به امام‌حسین و ولایت او معرفت داشتیم و امام را در كنار خودمان [میدیدیم‌] چون هست دیگر او كه هست او را كه نمی‌توانیم بگوییم نیست، این مقدار را قبول می‌كنیم، این مقدار را قبول داریم، كه این ذوات مقدّسه اینها در قالب و كالبد و آن نمی‌دانم فضا و گنبد و صحن و سرا نمی‌گنجند، وجود اینها وجود ملكوتی است، وجود اینها وجود لاهوتی است، و وجود اینها وجود عِلّی برای تمام آثار و مظاهر عالم خلق است، در زیارت جامعه مگر نمی‌خوانیم: ارواحُكُم فِی الارواح وَ الاجسادُكُم فِی الاجساد؛ این خیلی عجیب است كه چطور ارواحكم فی الارواح خُب آن یك مطلب دیگری است امّا خُب چطور مسأله مسأله اجسادكم فی الاجساد، یعنی جسم ظاهری شما علت برای تكون اجسام ظاهری عالم وجود است، حالا آن ارواحكم فی الارواح كه روح شما در همه جا سریان دارد و جریان دارد و هر ذره‌ذره را كه نگاه كنی قبل از وجود آن ذره وجود شما باید در جلوی چشم و مرعی و منظر ما قرار بگیرد!

 این لیوانی كه الآن دست من است، پیش از آنكه شما این لیوان را ببینید و آب در این لیوان را ببینید، حضور واسطه خلق و واسطه فیض را شما باید اوّل در این لیوان ببینید، بعد آن‌وقت ببینید خُب این ظهور به چه شكل است، استوانه است و در آن آب است و امثال ذلك، این نحوه وجود را اگر ما نسبت به امام‌علیه‌السّلام قائل بشویم آن‌وقت دیگر می‌توانیم هر حرفی را بزنیم، می‌توانیم هر كاری را دیگر بكنیم، می‌توانیم هر عملی دیگر از ما سر بزند، یا نه، همین كه از داخل حرم درآمدیم و از داخل صحن درآمدیم دیگر تمام شد، خُب این پرونده‌اش جدا، هر كاری هم كه می‌كنیم از این به بعد دیگر جدا! این چیست؟ این همین معرفت شناسنامه‌ای و معرفت ... این همینی است كه وقتی تا دم در می‌رسیم كلّه‌ها این‌جوری می‌شود، این، این است، همین كه دم در صحن و سرا می‌رسیم اشكمان می‌آید! خُب این اشك قبلًا نیامد چرا وقتی كه داشتی هر چی می‌گفتی و هر چی از دهنت درمی‌آمد آن موقع اشك درنیامد؛ هان؟ پس معلوم است آن وقتی كه داشتی این حرف را می‌زدی امام‌حسینی را در كار نبود، چون اگر امام‌حسین بود نمی‌گفتی، مراعات می‌كردی، حساب می‌رسیدی، این است كه بزرگان همیشه در قبال مقام و عظمت ولایت آن جنبه باطن و ولائی آنها مورد نظر بود، حالا امام‌حسین گنبد دارد، بارگاه دارد، امام‌رضا دارد خُب داشته باشد، نداشته باشد مثل امام‌مجتبی مثل امام‌سجاد مثل چیز نداشته باشد، تفاوت نمی‌كند، همان‌طور كه با امام‌رضا علیه‌السّلام با سیدالشّهداء، با

 قبه و بارگاه أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام برخورد می‌كردند، و وارد می‌شدند، و اظهار مسكنت و اظهار تذلُل در آنجا و تواضع و ادب نسبت به آن مقام در آنها سر می‌زد، همان حال را احساس ما می‌كردیم در جاهای مختلف و در مكان‌های مختلف و آن حضور را ما احساس می‌كردیم، یعنی وقتی كه صحبت می‌كردند انگار امام‌علیه‌السّلام در كنارشان حضور دارد، حضرت ابوالفضل در كنارشان حضور دارد و انگار نشستند و دارند با آنها صحبت می‌كنند.

 یك وقت در زمستان بود، من مشهد مشرف شده بودم و رفته بودیم، كرسی بود، نشسته بودیم، مرحوم‌آقا آنجا و من هم كنار كرسی، چون ایشان هوای اتاق را گرم نمی‌كردند چون برایشان مضر بود و ناراحت بودند هوا سرد بود منتهی خُب كرسی و این چیزها بود، وقتی نشسته بودیم صحبت شد راجع به همین تفاوت بین ظاهر و باطن و كیفیت رعایت باطن و ملاحظه الاهم و فی لاهم كه كدام برای انسان در مرتبه چیز دارد، بعد ایشان فرمودند كه: آقاسیدمحسن اگر امام‌علیه‌السّلام الآن در كنارت بود چه حالتی داشتی؟ گفتم: همین حالتی كه الآن با شما داشتم، همینی كه دارم، همین، هیچ تغییری! گفتند: همین؟ گفتم: بله! بعد شروع كردند به خندیدن و هیچی نگفتند پاسخی ندادند، ولی از خنده‌شان خُب پیدا بود كه خیلی بی‌ربط هم نگفتیم خیلی همچین بی‌حساب ... گفتم: همینی كه الآن دارید می‌بینید: می‌گوییم، می‌خندیدیم، شوخی می‌كردیم، چون من با مرحوم‌آقا یك خرده بیشتر از بقیه یك خرده رویم باز بود و خلاصه یك خرده جسور بودیم و متجری بودیم و فلان، گفتم: آقاجان همین‌طوری كه در دارم با شما صحبت [می كنم‌] هیچ فرقی نمی‌كند قضیه! ایشان خندیدند، یا بر بلاهت ما خندیدند، نمی‌دانم حالا هر كدام، علی‌كل‌حال فكرمان این بود الآن همین است خیلی همچین تفاوتی در مسأله پیدا نشده.

 این مطلب انسان را سوق می‌دهد به عبور از ظاهر، و حركت به سوی باطن و بالا زدن پرده‌ها و سه‌تارها و آنچه را كه انسان را در این مظاهر متوقف می‌كند، و نگه می‌دارد و در این فضا از حركت باز می‌دارد، این نحوه سلوك ... لذا بزرگان و اولیاء و عرفا همه به دنبال این مطلب بودند كه انسان را از ظاهر حركت بدهند، انسان را از ظاهر عبور بدهند، وقتی كه انسان حرم سیدالشّهداء می‌رود به در و دیوار و گنبد و اینها نگاه نكند كه این نمی‌دانم این ضریح عوض شده، این چه خصوصیاتی دارد، این بهتر است، ضریح قبل بهتر است، این نمی‌دانم شش گوشه است، هشت گوشه است، ده گوشه است، این چیزها را نگاه نكند، وقتی وارد این فضا می‌شود فقط به یك مسأله فكر كند و آن اینكه: در این مكان حضور امام به واسطه تعلق به بدن بیشتر است؛ خُب بله، این را قبول داریم، چرا ما الآن می‌رویم زیارت امام‌رضا علیه‌السّلام، خُب امام‌رضا هم در اینجا هم هست دیگر السلام علیك یا علی ابن موسی الرضا

 بگوییم، خُب نمی‌شنود؟ نمی‌داند؟ قبل از اینكه ما بگوییم او می‌داند، پس رفتن مشهد یعنی چه؟ چرا ما باید به زیارت عتبات برویم؟ چرا باید به زیارت مكّه برویم مدینه برویم رسول خدا برویم، ائمه بقیع، چرا این همه تاكید شده؟ در روایات كسی كه به زیارت ما بیاید این‌طور، كسی كه با معرفت ما را زیارت كند، كسی كه به زیارت ما بیاید بهشت بر او واجب می‌شود! روایتی از امام‌جواد علیه‌السّلام است كه فرمودند: هر كسی به زیارت عمه ما فاطمه‌معصومه در قم بیاید بهشت برای او واجب می‌شود؛ این حرف امام است، حرف بنده نیست، قضیه چیست؟ چه مسأله‌ای هست؟ خُب حضرت‌معصومه همه جاهست، روح آن حضرت همه جاهست، این مسأله‌ای نیست كه حالا اختصاص به فرض كنید یك‌جا و یك‌مكان داشته باشد، این به جهت این است كه چون روح در آن مكان به واسطه حضور آن بدن مطهر یك تعلق خاص و ویژه‌ای نسبت به آنجا دارد، حضور در آنجا باعث می‌شود یك فیض بیشتر و خاصی برای انسان حاصل شود كه آن در جای دیگر كمرنگ‌تر است، مگر اینكه شرائط شرائطی باشد كه برای انسان رفتن به آنجاها ممكن نباشد كه در آنجا اتصال روح و نیت صاف، جبران آن رفتن را خواهد كرد، یعنی درست مثل اینكه شما در حرم‌سیدالشّهداء هستی، برای كسی كه نمی‌تواند، برای كسی كه مانع دارد، برای كسی كه مشكل است. خلاصه همه چی روی حساب است، همه چیز روی ...

 این مسأله مسأله مهمّی است، كه در قضیه كربلا چرا این‌قدر مطلب نسبت به سیدالشّهداء تاكید شده است؟ و چرا این‌قدر بزرگان در ارتباط و در سلوك خودشان به سیدالشّهداء علیه‌السّلام متوسل می‌شدند؟ من یاد دارم كه مرحوم‌آقا می‌فرمودند: انسان حداقل ماهی یك بار باید در منزل خودش روضه قرار بدهد؛ حالا غیر از حالا ... یا اگر روضه روضه عمومی هست، كه خُب هیچ، اگر هم نیست روضه روضه خصوصی، همین افراد خانواده جمع شوند و یك ذاكری بیاید و ذكر مصیبتی انجام بدهد، خصوص ذكر مصیبت. و خودشان هم در منزل این كار را انجام می‌دادند، حتّی در مشهد كه بودیم، البتّه این را خُب دوستان و رفقا اطلاعی نداشتند، هر از چندگاهی در همان منزل اندرونی فرض كنید كه شخصی به اصطلاح یك مداحی، كسی می‌آمد و همین ذكر مصیبت را غالباً شب‌های جمعه بود و بعد خودشان این را به صورت مستمر هر هفته شب‌های جمعه قرار دادند، كه یك عده‌ای از رفقا كم مثلًا ده‌بیست نفر می‌آمدند هر شب جمعه و یك اطعام آبگوشتی، چیزی هم به ما می‌گفتند درست كنید و هم خیلی ساده، و واقعاً خُب خیلی عجیب بود مشخص بود كه وضعیت و حال و هوا و اینها خُب خیلی فرق می‌كند، مسأله تفاوت دارد.

 یا اینكه مرحوم قاضی در وصیتنامه‌شان توصیه كردند كه هر ماه حداقل یك مرتبه در منزل توسل به سیدالشّهداء باشد، ما حتّی در ارتباط با مرحوم‌آقای‌حداد این مسأله را مشاهده می‌كردیم كه بعضی از

 افراد كه می‌آمدند در آنجا و اهل ذكر و ذكر مصیبت بودند آنجا شروع می‌كردند یك مصیبتی خواندن، به خصوص در ایام محرم كه این مسأله پررنگ‌تر بود. یا مثلا فرض كنید كه راجع به مرحوم‌قاضی داریم كه ایشان می‌فرمودند كه: یك متر یا حتّی یك وجب نمی‌دانم من یك وجب حتّی شنیدم كه از صحن كربلا نیست كه من در آنجا نخوابیده باشم! خُب اینها به دنبال چی بودند؟ اینها به دنبال چی بودند؟ در عین حال آن حال، یعنی آن توجّه و آن جهت معنوی و از آن طرف این حال، این نحوه ارتباط كه ایشان بیاید و بخوابد و به قول خودش: یك وجب از صحن سیدالشّهدا نیست كه من رویش نخوابیده باشم، بیتوته نكرده باشم. و فتح بابی كه برای بزرگان و اولیاء خدا پیش آمده، در طول این زمان، خود بنده از مرحوم‌آقا رضوان‌اللَه‌علیه شنیدم كه از آقای‌حداد ایشان نقل می‌كردند: تمام اینها در نهایت توسط سیدالشّهداء بوده، یعنی خیلی در این قضیه انگار خود آن حضرت حضور پررنگی در به اصطلاح این مسأله دارند؛ خُب این نشان می‌دهد تمام این مطالب به خصوص برای سالك كه می‌خواهد حركت كند و عبور كند از كثرات و از تعلقات این كه توجّه‌اش به امام‌حسین علیه‌السّلام باشد، نه به اینكه امام‌حسین را كشتند، نه به اینكه امام‌حسین را تیر زدند، نه به اینكه اولاد را این‌طور كردند، آن‌طور كردند، خُب آن یك قضیه‌ای است، بالاخره، من در یك جا می‌گفتم كه: ما فقط یك جریان كربلا داریم می‌بینیم، اما جریان اسارت و غل و زنجیر و ... این مطالب را نمی‌بینیم، برای حضرت‌سجاد علیه‌السّلام هر یك روزی كه می‌گذشت از جریان كربلا خودش یك كربلا بود. من هیچ وقت نمی‌توانستم تصور كنم این مسأله اسارت اهل بیت را و حضرت سجاد را، الآن یادم آمد: یك وقت در یك سفر داشتم سفر خارج، آنجا در یك جایی یك دیدنی ... رفته بودم یك زندانی كه در زیر زمین بود، این واقعاً در این زیارت‌های موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام كه ما می‌خوانیم: السلام علی وَ المُعَذَّبِ فی قَعرِالسُّجُون وَظُلِمِالمَطامیر[[1]](#footnote-1)؛ در زندانی كه در قعر قرار دارد، در این مكانی كه موسی‌بن‌جعفر زندانی شده بود اصلًا در آن مكان با چراغ می‌آمدند، یعنی در قعر زمین، كه اخیراً هم كشف كردند و به دست آوردند و در كنار دجله كه از آن طرف آب دجله به صورت نم سرایت به آن افراد و محیط و اینها داشت، و از یك طرف یك روزنه نبود، یعنی نه هوا داشت و نه نور داشت، اینجا موسی‌بن‌جعفر را زندانی كرده بودند آن هم با چه وضعیت و غل و زنجیر و این چیزها بود. یا مثلًا راجع به امام‌سجاد علیه‌السّلام كه غل جامعه، من نمی‌دانستم این غل جامعه چیست، خُب خوانده بودم در كتاب‌ها غلی است كه دست را می‌بندند، به پا می‌بندند و به گردن میبندند و این آهن قدرت برای حركت را به كل از آن شخص سلب می‌كند كه اصلًا

 قادر برای حركت نیست، این مدت‌ها در ذهن من بود و ندیده بودم. تا اینكه در آن سفر وقتی كه ما تماشا می‌كردیم یك مرتبه یك جا دیدم یك تابلویی نوشته این ترجمه‌اش این بود كه نگاه كردم دیدم كه این مجسمه‌ای را درست كرده بودند و شبیه‌سازی از آن به اصطلاح فردی كه در آن موقع مورد عذاب و شكنجه و اینها قرار می‌دادند از همه آنچه را كه در آنجا می‌دیدم مسائل مختلف و چیزها و با میخ در زبانش فرو كرده بودند و چی كرده بودند، یك مسائلی ... كه همه اینها بوده، شكنجه‌هایی كه كلیسا می‌كرد افراد را برای تفتیش عقاید و مطالب ... از همه آنها مصیبت‌بارتر و شكنجه‌بارتر و خلاصه با عذاب‌تر یك زنجیری بود كه من دیدم این زنجیر را با آهنهای مخصوص و با چیز و اینها، چنان آن فرد را در این زنجیر و امثال ذلك قرار دادند كه این هر لحظه تقاضای مرگ فقط بكند، یعنی در یك همچنین وضعی، خواندم نوشته غل جامعه؛ تازه متوجّه شدم آنی را كه امام‌سجاد علیه‌السّلام با او بردند این بوده، این غل جامعه كه می‌گویند این مربوط به همان موقع بوده، تقریباً هشتصد سال پیش بوده این بوده، گفتم: اگر این بوده كه این هر روزش یك كربلا بوده، فقط ما امام‌حسین و تیر و شمشیر و اینها را می‌بینیم یا حضرت‌علی‌اكبر ... این كه بدتر بوده، این كه هزار مرتبه، هر روز در چه وضعی قرار داشته، كه هنگامی كه امام‌سجاد علیه‌السّلام را داشتند غسل می‌دادند آثار این زنجیر هنوز بر بدن حضرت بوده، وقتی كه افراد تعریف می‌كنند و در تاریخ هست و ...!

 این وضعیتی كه فرض بكنید كه در اینجا بوده، خُب بسیار خُب اینها همه قضایایی بوده كه پیدا شد، برای امام‌حسین پیدا شد، حالا ما به چه وضعیتی و با چه كیفیتی و با چه نگاهی ما به این داستان عاشورا باید نگاه كنیم؟! آیا به اینكه خُب تیر آمد به امام‌حسین خورد، خُب بسیار خُب، این یك قضیه‌ای بوده كه اتّفاق افتاد و تمام شد، آیا به اینكه فرض كنید كه سنگ آمد به پیشانی حضرت خورد، خب بله این یك مسأله كمی نیست خیلی هم دردناك است خیلی فلان است، ولی خُب بالاخره تمام شد! به چه وضعیت و برنامه، كدام واقعه از وقایع عاشورا باید برای ما همیشه اسوه باشد و در جلوی چشممان باشد و متوجّه آن باشیم؟ آن مسأله چیست؟ آن قضیه چیست؟

 در دنیا خیلی‌ها هستند، افرادی هستند كه مورد شكنجه واقع می‌شوند، در همین الآن در دنیا، مگر شكنجه نمی‌شود و الی ماشاللَه، دست می‌برند، پا می‌برند، ناخن می‌كشند، نمی‌دانم هزار تا بلا بر سر یك بدبخت بیچاره فلك زده‌ای درمی‌آورند و این همه ظلم‌ها دارد می‌شود، این همه چه می‌شود! این چه داستانی است كه پیامبر باید بفرماید: ان للحسین فی قلوب المومنین حرارة لا تدفع ابدا؛ این حرارت هیچ وقت از بین نمی‌رود، حرارت قلوب المؤمنین، در قلب مؤمن، نه در قلب آنهایی كه امام‌حسین را دكان قرار دادند و محل كاسبی، آخر یك مظلومیت امام‌حسین هم همین است، امام‌حسین غریب،

 امام‌حسین هم شده ملعبه دست این و آن، شده محل كاسبی: چه‌كار كنیم مردم دورمان جمع شوند؟ هیئت راه بیندازیم! چه كار كنیم افراد را جمع كنیم؟ خُب نمی‌توانیم همین‌طوری جمع شویم آجیل بدهیم كه، این كه خب كسی نیست می‌گویند: آقا این آجیل چیه، شیرینی چه خبر است؟ مجبوریم بگوییم از امام‌حسین، از كیسه امام‌حسین خرج كنیم، ما می‌خواهیم روضه بیندازیم، می‌خواهیم جلسه راه بیندازیم، می‌خواهیم نمی‌دانیم توسل كنیم، از این چیزها ... امام‌حسین شده محل كاسبی، محل دنیا، این می‌شود همان نگاه ظاهر، نگاه ظاهر این است، نگاه ظاهر آدم را به اینجا می‌رساند كه امام‌حسین را می‌كند محل رسیدن به مطامع نفسانی، خُب آن هم كه در این دنیا نیست به حسب ظاهر بگوید كه: چرا از كیسه من خرج می‌كنی، بلند شو اگر راست می‌گویی از كیسه ابوالفلان و ابوالفلان خرج كن، چرا می‌آیی از من، چرا می‌آیی از اولاد من! امروز یك جلسه، فردا یك جلسه، امشب یك توسل، فردا شب یك توسل، تشریف بیاورید، هستیم، چایی درست می‌كنیم، نمیدانم خرما می‌گذاریم، میوه می‌گذاریم! همه اینها چیست؟ همه اینها به نفس برمی‌گردد، امام‌حسین را خدا رسانده برای این كارها، امام‌حسین نبود یكی دیگر! بالاخره آدم دنبال یك چیزی می‌گردد كه این بساط به پا باشد، امام‌حسین نشد اصحاب امام حسین، آن نشد نمی‌دانم مشتی غضنفر نمی‌دانم فلان كجا، بالاخره یك شخصی باید باشد، یك حسابی باید این وسط باشد! چون ما اینجا گیر كردیم، چون توی این ظاهر گیر كردیم، اگر به امام‌حسین اعتقاد داشتیم، جلوی انعقاد این جلسه را حتی می‌گرفتیم، نه اینكه برقرار كنیم، چون این جلسه برای ...

 یك وقتی بعد از فوت مرحوم‌آقا، در همین جریاناتی كه بود یك بنده خدایی آمده بود مشهد و یك زنی بود ما دیدیم كه این آمده یك جلسه برای مردها گذاشته، من رفتم سراغ اخوی، گفتم: این چه ربطی به مردها دارد، آمده مشهد كه آمده مشهد، برای چی ایشان دارد برای مردها می‌گذارد چه مناسبتی هست؟ پدر ما این‌جوری نبود، آن وضعش اینجوری نبود؟! دنبال كاسبی بودن این است، دنبال مطامع نفسانی بودن این است! برای چی جلسه، آمدی مشهد خُب آمدی مشهد، برو بشین سر جایت دیگر، مثل بقیه آدم‌ها مگر آدم نیستی تو؟ خُب تو هم برو بشین مثل بقیه! ایشان گفت: خُب حالا انجام داده و اینها! خُب آن جلسه گذشت. هفته بعد دیدیم یك نهار در خانه‌اش گذاشته، نهار چی شد؟ گفتند: نذر دارند، گفتم: هان! شروع شد. دیگر نذر هم می‌شود: كاسبی! خدا موارد كاسبی خیلی برای ماها فراهم كرده، الحمدلله ما داریم، نذر داریم، نمی‌دانم روضه داریم، امام‌حسین داریم، نمی‌دانم فرض بكنید كه حضرت‌صغر داریم، همه این چیزها هست، خلاصه پروپیمون این هفته حضرت‌علی‌اصغر، آن هفته حضرت عباس، آن هفته حضرت‌رقیه، آن نمی‌دانم به اندازه كافی از این نذر و نیازها، خُب نذر هم این‌

 است كه صبح بلند می‌شویم یك نذر می‌كنیم، شب می‌خوابیم یك نذر دیگر می‌كنیم، نذر كه دیگر چیز، زبان است دیگر مشكل نیست! این نكاتی كه دارم می‌گویم مهم است، خیلی مسائل مهمی در آن هست، منتهی خُب ما یك جوری، بله گفتیم؛ گفت:

 داند و خر را همی راند خموشبر رخت خندد برای روی پوش‌

 اینها مطالب خیلی مطالبی است كه بزرگان [می گفتند] ما از خودمان نمی‌گوییم، شنیدیم داریم می‌گوییم، إن‌شاءاللَه كه در نقل مطالب هم رعایت امانت را كرده باشیم.

 رفتم سراغ اخوی حفظه‌اللَه، گفتم: آقاجان شروع شده، جلو را شما نگیرید این هم می‌شود یك قضیه! كه گفت: چه‌كار كنم؟ گفتم: هیچی، بسپر شما به من! پیغام دادم: شما نهار دارید؟ [آن زن گفت:] بله، یك عصرانه، فلان، این حرف‌ها، یك نذری است، گفتم: پول نذرت را بده به من، به نفعت است، مگر تو نمی‌خواهی ثوابش را ببری؟ من ضمانت به تو می‌دهم، گارانتی می‌دهم، ده برابر، روز قیامت خدا بهتو بدهد، پولت را بده من! البتّه ایشان نداد، ولی آن جلسه هم به هم خورد. دیگر نذر و نیازها رفت كنار، تا وقتی كه ما بودیم، دیگر كسی جرأت این [كه‌] صبح بلند شود نذر كند، ظهر نذر كند، شب نذر كند نداشت، وقتی ما رفتیم دوباره نذرها شروع شد، دیگر این بكن و ... این افراد هم از شر ما راحت شدند، خیالشان دیگر راحت شد و نذر و نیازها شروع شد! همه اینها بازی است، همه اش بازی است. منتهی بازی داریم تا بازی، همه اینها كلك است، همه اینها حقه‌بازی است، بازی كردن با ناموس خدا، امام است، بازی كردن با حقیقت ولایت، بازی كردن با ناموس عالم، بازی كردن با آنچه كه خدا روی او غیرت دارد و غیرتش را هم نشان می‌دهد، بالاخره می‌آورد نشان می‌دهد، اینها همه حساب و كتاب دارد، نذر و نیاز!! نذر را هزار جا می‌شود مصرف كرد، هزارجا مورد خوب و بهتر و ثواب بیشتر؛ و انسان باید رعایت كند.

 همین چند روز پیش یك مسئله‌ای اتّفاق افتاد و من گفتم: خُب این قضیه، این مسأله نباید باشد! بعد آن مسئول خُب شخص صاف، با نیت صاف، با نیت صادق، آمد برایش توضیح دادم گفتم: آقاجان دلت برای امام‌حسین سوخته یا دلت برای خودت؟ تكلیف ما را معلوم كن، من ببینم چطوری با تو حرف بزنم، اگر دلت برای خودت سوخته، خداحافظ شما، در را ببند و برو و ما هم برویم دنبال كارمان! اگر دلت برای امام‌حسین سوخته، بنده تضمین می‌دهم روز قیامت ثواب این روضه را امام‌حسین بهتو بدهد! حرفت چیست؟ دید ما إن‌شاءاللَه راست می‌گوییم، إن‌شاءاللَه خلاف نمی‌گوییم، گفت: هر چی شما بگویید. گفتم: خیلی خُب، حالا كه قرار است هر چی من بگویم، این روضه را به جای این ساعت، بگذار این ساعت! گفت: چشم، خداحافظ شما، رفت. این می‌شود حالا یك چیزی، یعنی آن حالت و

 آن وضعیتی كه در آن وضعیت ممكن بود مسأله پیدا شود، ممكن بود حرف و نقل پیدا شود ممكن بود، مطلب پیدا شود منتفی شد، هم این به ثوابش رسید اتّفاقاً بنده خدا نذر هم داشت گفتم: نذر داری، من جایش را سراغ دارم، كه خوب برایت خلاصه خرج كند و صرف بكند و فلان.

 بالاخره ما كه آمدیم در اینجا باید همین‌طوری بمانیم؟ هان؟! یا اینكه نه، هی كم‌كم كم‌كم هی تغییری، تحوّلی، بنا نیست كه انسان همیشه در همان سطحی كه سایرین در آن سطح حركت می‌كنند [سیر بكند و بماند] خُب نیاز اگر این‌طور باشد، خُب نیاز به اینجاها نیست، اگر قرار به همان سطح باشد اگر قرار به همان طرز تفكّر باشد، اگر قرار به همان كیفیت باشد، خُب پس بنابراین دیگر همه هستند، همه صحبت‌ها هست، همه سخنرانی‌ها هست، همه منبری‌ها هستند، همه هستند، ما باید ببینیم بزرگان در اینجا چه راهی داشتند، ممكن است آن راه با راه و مسیری كه بقیه دارند زاویه داشته باشد، خُب اثرش را هم دیدیم.

 آنی را كه ما راجع به سیدالشّهداء علیه‌السّلام و توسلی كه به آن حضرت باید مورد نظر داشته باشیم آن این است: نگاه كنیم ببینیم این جریان كربلا برای چی اصلًا به وجود آمده، واقعاً این جریان برای چی بود؟ از اوّلش، از قبلش، مطالبی كه در این حركت امام‌حسین علیه‌السّلام، این مطالب همه روی داد، از اوّل شما نگاه بكنید، همین امام‌حسین كه دارند می‌گویند: این امام‌حسن با امام‌حسین فرق می‌كرد، آن اهل صلح بود، من نمی‌دانم حسینی هستم، آن یكی حسنی است! این امام‌حسینی كه با امام‌حسن فرق می‌كند و حسابش حساب جنگ است و آن حسابش صلح است، چطور ده سال با معاویه هیچی نگفت؟! خلافت امام‌حسین ده سال بود دیگر، از زمانی كه امام‌مجتبی علیه‌السّلام به شهادت رسیدند ده سال سیدالشّهداء البتّه این مطلب را إن‌شاءاللَه در با یك بسط بیشتری در سیمای عاشورا كه اگر خدا توفیق بدهد مشغولش هستیم، آن را در آنجا یك توضیح بیشتری در آنجا خواهیم داد این ده سالی كه امام‌حسین با معاویه بود به چه حسابی بود؟ مگر معاویه با یزید فرق می‌كرد؟ صد برابر معاویه بدتر از یزید است! یزید كیه؟ یك آدم الاغ حیوان، نمی‌دانم شرابخوار، میمون بازی كه دنبال مسائل شهوات و امثال ذلك؛ معاویه هزار برابر بدتر از یزید در از بین بردن اسلام و مظاهر اسلام و مسائل ذلك؛ یزید كیه؟ اصلًا یك آدم نفهم، جاهل، چی چی است!

 امام‌حسین اگر قرار بود مبارزه بكند، چرا با معاویه نكرد؟ چرا ده سال صبر كرد؟ می‌گویند: به احترام برادر و صلح برادر حرف نزد! اولًا آن احترام كه اصلًا نبود، معاویه آمد صلح را پاره كرد و گذاشت زیر پایش و گفت: صلح بی‌صلح، صلحنامه بی صلح‌نامه، من تمام این كلك‌هایی كه حالا من دارم می‌گویم كلك تمام این بازی‌هایی كه درآوردم به خاطر این بود كه به عمارت برسیدم و رسیدم،

 صلح بی صلح، تمام شد! و شروع كرد به قتل و غارت و زدن و هر جنایتی كه دیگر توانست انجام بدهد، صبأمیرالمؤمنین را همین معاویه در كشورها و امثال ذلك راه انداخت دیگر، كه بر بالای منبر حضرت را صب می‌كنند، لعن می‌كردند و چه می‌كردند، به عنوان ذكر اصلًا این را به اصطلاح انجام می‌دادند!

 خُب امام‌حسین می‌تواند بگوید: من اصلًا قبول ندارم، حالا برادرم آن‌طور بوده، تو اصلًا آمدی صلحنامه را پاره كردی، زیر پایت انداختی، چه صلحی، چه حسابی، چه كتابی: این یك! پس این نمی‌تواند دلیل باشد كه به احترام برادر چیزی نگفته باشد، این مردود است. دوّم: حضرت می‌تواند بگوید: آن برادر من بود، امام بود، بنده هم برای خودم امام هستم، تكلیف دیگری احساس می‌كنم، هیچ اشكال هم نداشت، خود بنده هیچ اعتراضی نمی‌توانستم بكنم، امام است! ما راجع به امام چه تصوری داریم؟ راجع به امام چه تصوری داریم؟ آیا امام مثل بقیه است، تفكرش مثل بقیه است، افكارش، نتایجش ... یا نه، امام یك مطلب دیگری دارد، امام مجری مشیت خدا در این عالم است، این است مسأله. آن امام‌حسینی كه وقتی كه معاویه به جهنّم واصل می‌شود و نوبت به یزید می‌رسد قیام می‌كند، این ده سال چرا انجام نداد؟ چون مشیت خدا بر این نیست، این نكته‌ای است كه ما ازش غافل هستیم، یعنی چی؟ ما یك سویه نباید به مطالب نگاه كنیم، ما باید به مسائل و جریانات در یك فضای كلی و در یك فضای جامع نسبت به او نگاه كنیم و اگر این‌طور شد، دیگر چه امام‌حسن، چه امام‌حسین، دیگر چه تفاوتی دارد؟ دیگر چه فرقی می‌تواند داشته باشد؟! حالا شما نگاه بكنید این برای قبلش؛ حالا در این جریان كربلا نگاه بكنید، آمدن فرض بكنید كه مسلم بن عقیل نگاه بكنید، می‌دانید چرا مسلم بن عقیل الان گنبد و بارگاه دارد، چرا مردم دارند می‌روند، چرا دارند می‌روند به او توسل می‌كنند؟ چرا این مقام و موقعیت را دارد، تمام اینها می‌دانید مال چیست؟ مال این است كه: وقتی ابن زیاد آمد در منزل هانی بن عروه و او در كنار ایستاده بود، گفت: الآن وقتش است! كه بیاید ... خُب برنامه بود دیگر، گفتند دعوت این مریض بود فرستاد دنبال ... این هانی به مسلم گفت كه: بیا كه وقتش است، ابن‌زیاد فرستاده می‌خواهد بیاید عیادت من و این الآن ... تو در اینجا در پشت اینجا قایم شو ... او می‌آید و خبر ندارد و تو بیا بزن و قائله دیگر تمام می‌شود! قطعاً بدانید اگر شمشیر مسلم‌بن‌عقیل بر فرق ابن‌زیاد می‌آمد كربلایی دیگر در كار نبود، دیگر تمام شد، تمام فتنه‌ها زیر سر این ابن زیاد بود و اصلًا این شیطانی بود، البتّه هم شجاع بود، هم مرد جنگی بود و هم در شیطنت و در قساوت و اینها دیگر خُب ضرب‌المثل بود می‌گفتند: دیگر گیر ابن زیاد افتاده، دیگر این‌طور ازش تعریف می‌كردند.

 خُب چرا مسلم این كار را انجام نداد؟ واقعا چرا؟ اتّفاقاً همین مطلب را هم به عنوان اینكه ما در اسلام ترور نداریم و اقتیال نداریم در همین سیمای عاشورا مفصل إن‌شاءاللَه توضیح خواهم داد. مسلم‌

 فقط یك فكر كرد، اگر این الآن این شمشیر را وارد بكند مردم به او چه می‌گویند؟ مردم چی می‌گویند؟ می‌گویند: تو نائب امام‌حسین هستی؟! تو از طرف امام‌حسین آمدی و یواشكی كار می‌كنی؟! تقلب می‌كنی؟ راست می‌گویی بلند شو بیا جلو، ابن زیاد بیاید زره بپوشد، شمشیر دستش بگیرد، تو هم بگیر، بسم‌اللَه! یكی تو، یكی او. مرد و مردانه، امام‌حسین نامرد نیست، امام‌حسین ترور نمی‌كند، امام‌حسین كارش یواشكی نیست، امام‌حسین كارش روی پنهانكاری نیست، مرد است می‌گوید: من زیر بیعت با یزید نمی‌روم، همین هستم می‌خواهید بكشید می‌خواهید نكشید، تا جایی كه جان در بدن دارم دفاع می‌كنم، نه از نیروی امامتم استفاده می‌كنم، نه ولایت، نه ملائكه ... جن آمدند، نمی‌دانم ملائكه آمدند، نمی‌دانم بنابرنقلی وحوش صحرا آمدند كه بیاییم می‌زنیم ... جن آمد و گفت كه: اصلًا یكدفعه در یك ساعت می‌زنیم همه اینها را لَت و پار می‌كنیم! حضرت فرمودند: مگر خودم دست ندارم؟ مگر خودم دست ندارم؟ دوتا از اصحاب امام‌حسین كافی بودند این لشگر را همه را از بین ببرند: یكی حضرت‌ابوالفضل و یكی حضرت‌علی‌اكبر؛ و هر دو در روز عاشورا تصمیم داشتند بر اینكه بدون اینكه اصلا به كسی بگویند خودشان دو تا بیایند حالا اینجا دیگر از این به بعدش را حالا بگذارید ما نگوییم، با یك تصرفاتی و با یك مسائلی، اصلًا قضیه عاشورا را بمالند به هم و بروند! كی جلوی اینها را گرفت؟ حضرت: اینجا از این كارها نیست، اینجا اهل این مسائل نیست، ما همین حكم ظاهر، همین صورت ظاهر، به همین كیفیت ظاهر، با همین فرمول ظاهر: می‌جنگیم، خندق می‌كنیم، نمی‌دانم رعایت مسائل را می‌كنیم، مسائل و تصرف و كارها اینها مال ... بگذارید آن دنیا، این دنیا خُب ما برای این مسائل نیامدیم! و همین باعث شد و همین قضیه كه ما الآن برویم دنبال امام‌حسین، چرا؟ چون دنبال كسی می‌رویم كه می‌گوید: من همان كاری را انجام می‌دهم كه تو هم می‌توانی بكنی، اضافه انجام نمی‌دهم، من همین كار را انجام می‌دهم كه تو می‌توانی بكنی، همین عطشی كه برای من هست آب را می‌دهم به كس دیگر، تو می‌توانی عطش را تحمل كنی آبت را بدهی به كسی دیگر! همین انفاقی كه الآن من دارم می‌كنم همین انفاق به دست تو هم می‌شود انجام شود، اضافه نیست! خیال نكن حالا من امام‌حسین هستم قادر بر ملك و ملكوت هستم همه چیز در تحت تصرف من است، تو بگویی كه: نه، خُب من كه نیستم، پس خداحافظ شما، ما كه نیستیم! حضرت می‌گوید: نه، تو هم می‌توانی، تو هم همین كار را می‌توانی بكنی كه زینب من كرده، تو هم همین كار را می‌توانی بكنی كه فرزند من علی‌اكبر كرده، همین مسأله؛ تو هم همین كار را می‌توانی بكنی كه وقتی لشگر حر می‌آید و از شدت عطش از حال می‌روند؛ كه وقتی كه افراد آمدند، آنجا به امام‌حسین گفتند: بابا اینها كه دیگر رمقی نمانده، بزنیم یك ساعته تمامشان كنیم! و اگر لشگر حر را می‌زدند خُب دیگر كربلایی نبود، چون حضرت به راه دیگر به راه یمن

 می‌رفتند و دیگر اصلًا مسأله عاشورا منتفی می‌شد! حضرت بلند می‌شود می‌آید اینی كه بدانیم حضرت نمی‌داند قضیه كربلا [را] خُب اینها همه دروغ است، هزار دفعه در مدینه، قبل از مدینه، زمان پیغمبر، زمان امیر المومنین، همه شنیدند، دیگر این‌قدر مطالب بوده كه دیگر برای كسی چیزی نیست كه بالاخره جریان حسین به كربلا منتهی می‌شود، خود حضرت در طول این مسیر، وقتی كه از مكه می‌خواهد: مَنْ كانَ فِینَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ، وَمُوَطِّنًا عَلَی لِقَآءِ اللَه نَفْسَهُ، فَلْیرْحَلْ مَعَنَا؛ فَإِننی رَاحِلٌ مُصْبِحًا إنْشَآءَ اللَه تَعَالَی؛[[2]](#footnote-2) هر كسی می‌خواهد خونش را در راه ما هدیه كند و بریزد، و به لقاء خدا امیدوار است و نفس خود را برای لقاء خدا آماده كرده فردا با ما بیاید! خُب دیگر از این صریح‌تر دیگر چی؟ صریح‌تر از این چی می‌خواهد بگوید؟ در طول راه مسائلی كه اتّفاق افتاد، لذا همه نسبت به این مسأله اعتقاد داشتند و اعتماد داشتند، خُب نمی‌توانیم بگوییم امام‌حسین خبر نداشت، امام‌حسینی كه خبر دارد چرا به لشگر حر آب داد؟ اگر ما بودیم چه‌كار می‌كردیم؟ بگذار بمیرند ولشان كن، اصلًا جنگ هم نكردیم آب ندهیم اصلا می‌میرند! كه بعضی از اینها خود حضرت پیاده شدند و قدرت نداشتند كه مشك آب را به دهان بگیرند حضرت مشك را بلند كردند در دهنش آب ریخت، كسی كه می‌داند همین این، هشت روز دیگر، ده روز دیگر، همین این می‌آید تیر می‌اندازد، همین این تیر می‌اندازد، می‌آید این مشك را بلند می‌كند در دهنش می‌ریزد، این معنا یعنی چی؟ معنایش این است كه: الآن من بر طبق مشیت خدا حركت می‌كنم و الآن وظیفه‌ام را انجام می‌دهم، الآن كه كربلا نیست این یك بنده خدایی است مثل سایر بندگان باید به او ترحم كرد، این درس را ما باید از سیدالشّهداء بگیریم، درس سیدالشّهداء در كربلا این است، در عین رعایت موازین و رعایت نكات و دقت در انجام امور به نحو احسن، توجه قلبی یك جا دیگر است، توجّه به این امور نیست، توجه به پیروزی نیست، توجه به این كه غلبه بكنم بر یزید نیست، توجه به اینكه الآن اگر این مطلب را انجام بدهم جلوی آن قضیه گرفته می‌شود نیست؛ طبق ظاهر می‌آید جلو و این است نشان می‌دهد: این مرد باید مرد حق باشد، مرد حق این است، این باید باشد، اینی كه می‌داند فردا همین این شمشیر می‌زند، می‌گوید: الآن نیازمند است، نیازش را برطرف كنم! پیام عاشورا به ما این است: كه انسان بیاید آن حقیقت ... زندگی خودش را، مرام خودش را، ارتباط خودش را با محیط خانواده، ارتباط خودش را با دوستان، ارتباط خودش را با همسایگان، ارتباط خودش را با خدا، و اجتماع، تمام اینها را براساس آن حركتی قرار بدهد كه احساس كند رضای خدا و مشیت خدا در آن است، حالا این به چه نتیجه‌ای می‌رسد دیگر به این نباید فكر كند، آیا این برای او نتیجه‌اش رضایت بخش است یا نه؟! برای تو رضایت‌بخش است یا برای خدا؟ اینجا دیگر نباید گیر كنیم، برای خدا، وقتی‌

 برای خدا رضایت‌بخش است خُب باشد، مگر قرار بر این است كه همیشه حلوا و شیرینی باشد، نه، یك همچین چیزی كسی نه تضمینی كرده، نه وعده‌ای داده و نه قرار بر این است و نه نظام دنیا بر این است، هیچكدام. آنی را كه انسان به دست می‌آورد: آن عبور، آن عبوری كه به دست می‌آورد، آن عبور نتیجه‌این حركت است.

 اینی كه كربلا و روز عاشورا برای ما اسوه است همین است، همین است عزیزم، اگر ما این را اسوه قرار می‌دادیم دیگر آن‌وقت برای غلبه بر خصم به هزار حیله و توهین و تهمت و تقلب و اینها متوسل نمی‌شدیم، اگر ما عاشورا را اسوه قرار می‌دادیم، راست راستی آن پرچم را می‌زدیم در منزل و در اتاق و اینها، نه برای زینت و حالا این هم یك خرده یك بازی، برای بازی و این چیزها و تئاتر و اینها، واقعاً اگر پرچم سیدالشّهدا را می‌خواستیم بزنیم، دیگر ارتباطمان با مردم این‌جوری نبود، جور دیگری با مردم و با افراد برخورد می‌كردیم، چون نگاه می‌كنیم امام‌حسین این كار را نكرده، امام‌حسین به دشمن خودش آب می‌دهد، نماینده امام‌حسین، دشمن آمده در خانه، چون این اطلاع ندارد از اینكه من اینجا هستم، من نماینده حسین نباید خیانت كنم به مندوب خودم، به منعوب عنه خودم كه ازش نیابت دارم، مردم امام حسین را در چهره من دارند می‌بینند، آن حضرت را در رفتار من دارند مشاهده می‌كنند، من دیگر نمی‌توانم خیانت كنم، من دیگر نمی‌توانم به رفیقم آن‌وقت دیگر خیانت كنم؛ چون مردم حالات رفیق را در من دارند می‌بینند، می‌گویند: این وابسته به اینجاست، این مربوط به این مدرسه است، این مربوط به این مكتب است، این مربوط به این قضیه است، می‌دانید این می‌شود آن‌وقت اسوه، مسلم بن عقیل برای ما می‌شود اسوه، امام‌حسین می‌شود اسوه، حضرت‌ابوالفضل می‌شود اسوه ... تمام اینها، صحبت‌هایشان، رفتارشان، حركاتشان، این‌قدر كه این مرحوم‌آقا به ما توصیه می‌كردند: مطالعاتتان را در ایام محرم بگذارید كنار، فقط به مقاتل مطالعه كنید، فقط به صحبت‌های امام‌حسین مطالعه كنید، اینقدر كه ایشان اهتمام داشتند، این صحبت‌هایشان در همین لمعات‌الحسین تابلو بشود و قرار بگیرد برای چیست؟ به خاطر این است كه در قدم به قدم حركت امام‌حسین یك تابلو وجود دارد، در قدم به قدم. جداً، خُب همین كاری كه امام‌حسین با حر كرد، همین كاری كه او [كرد] چی بود؟ پدرش همین كار را در صفین با معاویه كرد، عین این قضیه؛ وقتی كه شریعه فرات را در رقه بست در رقه صفین، در شام، نهر فرات از كنار رقه می‌گذارد، كه الآن قبر عماریاسر و اینها در همانجا هست و اینها اینها وقتی گرفتند گفتند: ما هم می‌بندیم! حضرت فرمودند: نه، كار غلط آنها را ما نمی‌توانیم، به رفتار ناشایست پاسخ بدهیم، من أمیرالمؤمنین هستم او معاویه است، او بكند عیبی ندارد، من علی كه نباید همان كار را انجام بدهم! لذا همین باعث می‌شود كه أمیرالمؤمنین وقتی به شهادت می‌رسد همین معاویه با همین‌

 قلب قصی با همین نامردی‌ها و با همین مسائل، وقتی كه یاد أمیرالمؤمنین می‌كند همین مرتیكه از چشمش اشك می‌آید! كار امام‌رضا باعث می‌شود كه همین مأمون با تمام قساوتش دستور می‌دهد بگذارند برای امام رضا روضه بخواند و خودش گریه می‌كند و می‌گوید شما نمی‌دانید این كی بود و این را من می‌دانم و راست هم می‌گوید، خودش كشته ولی می‌گوید من می‌دانم كه این كی بود[[3]](#footnote-3)! حالا اگر أمیرالمؤمنین اگر آن مسلم این كار را انجام می‌داد، خُب معاویه می‌گوید بابا چه می‌گویند امام! خُب او كرده ما هم كردیم، حالا آن زور ما نرسید شكست خوردیم، اگر ما زورمان می‌رسید ما هم چیز نمی‌كردیم گرفته بودیم شریعه را.

 این عمروعاص كه وقتی در مصر می‌گوید: شما علی را نشناختید، من شناختم، چون او می‌داند وقتی در جنگ وقتی مستأصل شد و آن عمل زشت را انجام داد؛ حالا آن بدبخت آن معلوم نبود حالا چه كاره بود كه چیز كرد، این می‌توانست دستش هم بالا ببرد، نیاز نبود به آن مسائل دیگر، برداشت حضرت سرش را برگرداندند و چه كردند! این می‌فهمد: این مرد، مردِ، بشر عادی نیست، كارش كار بشر عادی نیست، آن می‌فهمد، خُب چرا ما نفهمیم؟ این كارها را برای كی كردند؟ برای اینكه امروز كه روز پنجشنبه است، ما بیاییم این مطالب را مطرح كنیم، بگوییم، بشنویم، بینیم اینها چه كردند كه اینها به نتیجه رسیدند و چرا ما به نتیجه نمی‌رسیم؟ اگر ما هم همان را انجام بدهیم خُب ما هم به همان نتیجه می‌رسیم دیگر، ما هم به همان نتیجه می‌رسیم؛ وقتی به مرحوم‌آقا گفتند كه: یك نفر اهل علم آمده در مشهد و از اسم شما سوء استفاده كرده رفته در بیمارستان قلب خودش را بستری كرده؟ می‌دانید به من چه گفتند؟ گفتند: الحمدلله خدا اسم ما را باعث نجات یك نفر قرار داد! همین، این همان است، این دنباله‌رو همان [شخص است‌] حالا اگر ما بودیم، مرتیكه كجاست؟ بلند شو برو تحقیق بكن، بكشش پایین: ای فلان فلان شده، نمی‌دانم هر چی هم به او بگوییم، آمده از اسم ما سوء استفاده كرده، بروید بگویید، آبرویش را ببرید، در روزنامه پخش كنید، بله در رادیو بگویید، در روزنامه پخش كنید، گفتند: هیچی نگویید، بیچاره بنده خدا قلبش درد گرفته، حالا از اسم ما ... آمده گفته كه من طهرانی هستم و این معالجه شده حالا این بهتر ... یاد می‌دهند به آدم، به آدم زندگی كردن را یاد می‌دهند، ارتباط با خدا را یاد می‌دهند، این همان حرارت است، آن حرارتی كه در دل مؤمنین هست و هیچ وقت از بین نمی‌رود همان است كه تمام زندگی آنها را در كنترل می‌گیرد: اینجا چه‌كار بكن، آنجا چه كار بكن، نه اینكه فقط روزهای محرم بشینی و سینه بزنی؛ نه، خُب این یك ظهورش است، یك مظهرش است، یك بُعدش‌

 است، آن حرارتی كه هست كه هیچ وقت از بین نمی‌رود، خُب همه ایام ما كه محرم نیست، ما دو ماه محرم و صفر داریم ده ماه دیگر چی؟ ده ماه دیگر امام‌حسین خبری نیست؟ یا نه، ده ماه دیگر هم آن حرارت است، آن حرارت یعنی ربط، ربط با ولایت، ربط با مبدأ و ربط با منشأ، كه آن در گرفتاری‌ها، در تشكیكات، در موارد مبهم، در سؤالها، در بر سر دوراهی‌ها و سه راهی‌ها و امثال ذلك، آن می‌آید آن جرقه را می‌زند، فوراً نشان می‌دهد: اینجا برو! اینجا نرو! اینجا بشین! اینجا بایست! اینجا حركت كن! اینجا توقف كن! آن حرارت.

 امّا اگر آمدیم خدایی نكرده، خدایی نكرده پاس نداشتیم، و از این مسأله آن استفاده را نكردیم، و به قول مرحوم‌آقا: از این حرارت پذیرایی نكردیم، ایشان می‌فرمودند: این قضیه مهمانی است در قلب ما كه باید از مهمان پذیرایی كرد! یعنی مهمان می‌آید در خانه، شما می‌روید پی كارتان؟ شربت می‌برید، چایی می‌برید، میوه می‌برید، آقاچیزی [لازم دارید؟] خسته باشد تشك می‌اندازید، آقا استراحت بكن، ایشان می‌فرمودند: این ارتباط مهمان است باید از مهمان پذیرایی كرد، اگر این پذیرایی انجام نشود و برخلاف انجام شود و مسائلی كه در خلاف این قضیه است این حرارت هی كم می‌شود، هی افت می‌كند، هی افت می‌كند و انسان می‌بیند دیگر آن حال و هوا را ندارد، دیگر آن شور و اشتیاق را ندارد، آن چی ندارد! و البتّه قابل جبران هم بالعكس هست: متوجه بشود، متنبه شود، راهش را تصحیح بكند تا اینكه به آن نتیجه مطلوب برسد، انشاللَه.

 خُب ظاهراً مثل اینكه از حد صحبت ما گذشت، و دیگر حالا چند تا از این سؤالهایی كه مخدرات نقل كردند پاسخ می‌دهیم و إن‌شاءاللَه بقیه مطالب برای مجلس دیگر.

رفتن دختران به دبیرستان را توضیح دهید؟

بنده راجع به این قضیه خیلی بارها صحبت كردم، درس برای زن مانعی ندارد، اشكال ندارد، منتهی هر چیزی باید در مجموع مورد لحاظ قرار بگیرد، انسان من حیث‌المجموع باید در نظر داشته باشد، درس خواندن بسیار خوب است، مخصوصاً درسی كه مفید باشد برای انسان، نه اینكه حالا بلند شود آدم برود به عنوان اینكه یك مدركی بگیرد عمرش را تلف بكند، خُب آن اتلاف وقت است و نتیجه‌ای ندارد، امّا اصل درس خواندن در حدی كه بتواند به مسائل روز اطّلاع پیدا بكند، این باید باشد، و نسبت به آن مسائل و تخصص‌هایی كه مربوط به خانم‌ها و امثال ذلك هست حتّی نسبت به این هم ایراد ندارد، بلكه خیلی هم خوب است و چه بهتر اینكه افرادی كه متعهد هستند و ملتزم هستند اینها وارد این مطالب شوند، ولی مسأله مهمتر در آنجا رعایت فضا و محیطی است كه آن یك وقت بر حال و هوای انسان غالب نشود، افرادی كه در آنجا هستند، ارتباط با آنها، گزینش رفیق كه بسیار بسیار در این‌

 قضیه انسان و در راه و زندگی انسان نقش حیاتی دارد، یكدفعه می‌بینید یك رفیق اصلًا آمد به طور كلی مسیر زندگی انسان را تغییر كرد، چون این مطالب خیلی به گوش بنده می‌رسد با نامه و امثال ذلك، می‌گویم: خب بالاخره علی‌كل‌حال می‌بایست اینجا مورد توجه قرار بگیرد دیگر، من حیث‌المجموع باید انسان برای رفع موانع تلاش كند كه بتواند محیط بهتر و مناسب‌تری را برای تعلیم انجام بدهد ولی نه، خود درس خواندن ایرادی ندارد و اشكالی ندارد.

آیا برای رمی جمرات می‌توان از اطراف حرم سنگ جمع نمود؟ جنابعالی در جزوه حج فرمودید كه: این كار حرام است ولی كاروان‌ها به این مسأله اهمیتی نمی‌دهند و به خانم‌ها اجازه نمی‌دهند در مشعر پیاده شده و سنگ جمع كنند، تكلیف ما در اینگونه موارد چیست؟

خارج كردن سنگ از حرم حرام است به هر نحوی كه می‌خواهد باشد. در یك همچنین مواردی خود افراد كه وارد منی می‌شوند می‌توانند از خود منی سنگ جمع كنند در خود منی هم سنگ است، كنار و خیابان و فلان و این چیزها سنگ است و می‌توانند سنگ جمع كنند می‌توانند به افراد، به مردها، فامیلشان، شوهرشان، برادرشان، دوستانشان، كسانی كه آنها در مشعر پیاده می‌شوند و سنگ از آنجا جمع می‌كنند، گرچه شنیدم الآن دیگر آنجا هم این كار را نمی‌كنند، دیگر از همانجا می‌آورند و حتّی سنگ هم خرد می‌كنند و حتّی این را هم بدانید سنگ را جایز نیست خرد كردن، الآن سنگ را برمی‌دارند و چند تا تكه می‌كنند و تكه‌های اینقدری می‌كنند هیچ كدام از اینها جایز نیست، نه از حرم سنگ برداشتن جایز است، نه خرد كردن سنگ جایز است و نه حملش! و می‌گویند كه خُب ما دوباره برمی‌گردانیم به اصطلاح به حرم، اصل خارج كردن از حرم حرام است، شما كه الآن خارج می‌كنید از كجا می‌دانید كه می‌میرید یا نمی‌میرید در راه، كه شما به اصطلاح برمی‌گردید اینجا، كی تضمین كرده كه شما برگردید شاید در عرفات برایتان فوت حاصل شود و این یك صرف تخیل و توجیه بلاوجه است و نباید انجام شود. عرض كردم كه مردها از مشعر برای خودشان كه سنگ جمع می‌كنند برای خانم‌ها هم جمع كنند یكی، دو تا سه تا بیاورند بدهند و آنها هم این را انجام بدهند. درهر صورت اگر هم حتّی نشد از آن سنگ‌هایی كه در كنار هست، نه سنگ‌های مستعمل، سنگ‌هایی كه در كنار در پیاده‌رو و امثال ذلك افتاده می‌شود از آنها برداشت و رمی جمرات را انجام داد.

دعای سمات در مفاتیح را تا كجا باید قرائت كرد؟

تا همان به اصطلاح فقره دوم كه به اصطلاح بعد از دعا آمده، آن فقره سوم دیگر جزو دعای سمات نیست.

خلقت خداوند تعالی مكرر است و تعطیل نمی‌شود، آیا پیامبر خاتم خاص انسان‌های زمین‌

 است یا در خلقت‌های پیشین و پسین هم ایشان پیامبر بودند؟

ببینید پیامبر به عنوان یك همچنین قیافه و جسد و بدن ظاهری این فقط مختص نسل آخرالزمان است و این ارتباطی به نسل‌های گذشته ندارد! گرچه از نقطه نظر ولایی و از نقطه نظر تصرف معنوی رسول خدا موجب خلقت كل عالم وجود است! نه اینكه فقط بدن رسول خدا را ما هزار و چهارصد سال پیش می‌بینیم به دنیا آمدند، روح آن حضرت و واسطه فیض بین خالق و بین مخلوق بودن آن حضرت اختصاص به بدن ندارد، ا ین روح در كل عالم وجود تصرف می‌كرده، انبیاء، همه گذشتگان همه در تحت ولایت پیغمبر بهشان وحی می‌شد، اگر ولایت آن حضرت نبود و آن جریان فیض توسط آن حضرت نبود نه بر حضرت‌موسی وحی می‌شد، نه عیسی وحی می‌شد، نه آدم، نه ابراهیم، نه هیچ كس دیگر، آن وحی كه بر ابراهیم می‌شود از دریچه پیغمبر است در آن زمان، آن وحی كه بر حضرت‌موسی می‌شود از دریچه پیغمبر بود بر آن زمان، لذا همه انبیاء گذشته در توسلات خودشان به پنج تن توسل می‌كردند اگر پنج تنی وجود ندارد به كی دارد توسل می‌كند؟ پس باید باشد دیگر چیزی كه نیست، خُب نیست، قابل توسل نیست، بعداً حاصل می‌شود به الآن چه مربوط است؟ چیزی كه نیست، نیست؛ توسل باید به یك امر موجود باشد، به یك امر حضوری باشد. پس حضور چهارده معصوم علیهم السلام و البته خب در اینجا مسائل خب زیاد است و مطالب زیاد است، نه تنها در همین انبیا گذشته در آن نسل‌های قبل از حضرت آدم و حتّی در همه آسمان‌ها و زمین، حتّی در همه ملائكه، در همه در همه آنها، فرشتگان آنها در عبادتشان قبل از اینكه آسمان و زمینی به وجود بیاید به ائمه و پنج تن تعظیم می‌كردند و عبادتشان براساس توجّه به آنها بود، آن كه اصلًا قبل از خلقت آسمان و زمین، یعنی قبل از اینی كه اصلًا بخواهد نشئه وجودی تحقق پیدا كند در آن نشئه ربوبی و نشئه غیبی، آن مسئله به این كیفیت بوده، پس رسول خدا و پیامبر دو وجهه دارد: یك وجهه ظاهر كه خُب همین جریان ظاهری و ازدواج و ولادت و اینهاست كه باید انجام شود و مربوط می‌شود قضیه به هزار و چهارصد سال پیش، یك وجهه باطنی و وجهه نفسانی و ولایی كه آن هیچ ارتباطی با این مسأله ندارد و از زمانی كه خدا خدایی می‌كرد و می‌كند واسطه بین او و بین خلقش ولایت رسول‌اللَه است، و نفس مقدس آن حضرت است كه در هر برهه و زمانی به یك كیفیت تجلّی دارد.

آیا هزینه كردن صدقه برای مستمندان از أقربا بدون اینكه بدانند اشكال دارد؟

نه اشكال ندارد.

آیا می‌توان خمس را به نیازمندان از أقربا پرداختیا اجازه مرجع لازم است؟

 حتماً اجازه مرجع لازم است و بدون اجازه مكفی و بری ذمه نیست.

نظر فقهی شما درباره اجماع با فقهای دیگر فرق دارد؟

خیال می‌كنم یك سؤال تخصصی است، دیگر این ارتباطی با این مجلس نداشته باشد، البتّه بله، بنده راجع به اجماع خُب نوشته‌ای دارم، بنده اجماع را قبول ندارم و اجماعی اصلًا وجود ندارد و اصلًا اجماعی نداریم و فقط مستندات فقهی و استنباطی ما سه چیز است: كتاب و روایات و احكام عقلی، لذا اجماع اصلًا هیچ وجهی نیست، البتّه بعضی هم نسبت به این مسأله اعتراف دارند نه اینكه ندارند، منتهی خُب حالا به نحوی نتوانستند بیان كنند یا اینكه جرأتش را نداشتند دیگر آن یك مطلب دیگر است، حالا ما این جرأت را ... خُب ما كه كاره‌ای نیستیم و بله نه سر پیاز هستیم و نه ته پیاز لذا هر چی بگوییم خیلی مورد چیز قرار نمی‌گیریم.

تحلیلی كه از أمیرالمؤمنین نقل شده در ماه ذی‌الحجه چه مفهومی دارد؟

بنده این مطلب را خیال می‌كنم در یكی از مجالس عنوان توضیح دادم، رفقا به آنجا مراجعه كنند.

در خصوص خمس طلاهایی كه همسر برای ما به عنوان هدیه خریداری می‌كند می‌خواستم بدانم كه آیا به كل طلاها خمس تعلق می‌گیرد یا فقط به بخش و قسمتی از آنها یعنی حتّی به حلقه یا انگشتری نقره عقد هم خمس تعلق می‌گیرد یا خیر؟

عرض كنم حضورتان كه نسبت به طلاهایی كه داده می‌شود آن تمام اینها حكم هبه را دارد، چون به هبه خمس تعلق می‌گیرد، امّا نسبت به آنچه را كه در ابتدای ازدواج توجه بفرمایید شوهر برای زن تهیه می‌كند در حد متعارف اگر باشد خمس تعلق نمی‌گیرد، البتّه شئونات هم در اینجا باید مورد توجه قرار بگیرد، بالاخره افراد خُب متفاوت هستند، ولی اگر از حد متعارف بیشتر باشد به آن بیشتر خمس تعلق می‌گیرد. به نظر می‌رسد این قضیه را در سایت، بنده توضیح دادم.

 خُب دیگر به نظر می‌رسد كه بله ما از حد مجاز یك مقداری به بیش از یك مقداری، دو مقدار و اینها تجاوز كردیم و إن‌شاءاللَه كه حالا پاسخ بقیه سؤالات و اینها برای مجلس دیگر اگر خداوند توفیق برای تشرف خدمت دوستان را فراهم كرد، امیدواریم كه خداوند خودش فهم ما را نسبت به حقایق باز كند و آنچه را كه دیگران و بزرگان و اولیاء خدا آن راه را رفتند، آن راه را رفتند، خداوند همان راه را نصیب ما كند و فكر و مسیر ما را در همان راستا ثابت و مستقر بدارد و از بركات این ایام مباركه و انفاس قدسیه و قدوسی مقام ولایت حضرت‌سیدالشّهداء علیه‌السّلام به بهترین نحو ما را در این ماه خودش پذیرایی و ضیافت كند.

 اللَهم صلی علی محمد و آل محمد

1. مفاتيح الجنان، انتشارات آيين دانش، ص ٧٩٢: كه جمله ذكر شده در وسط زيارت مى‏باشد كه« السلام على» ندارد. [↑](#footnote-ref-1)
2. لمعات الحسين، ص ٣٨. [↑](#footnote-ref-2)
3. بحث علمى اينكه چطور مى‏شود كه فردى حقيقت را بداند (عقل نظرى) ولى در مقام عمل (عقل عملى) لنگ بزند، در بحث« ان النساء النواقص الايمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول» در كتاب شريف حيات جاويد، ص ١٨٥ تا ٢٠٠ توضيح داده شده است. [↑](#footnote-ref-3)